

شیفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی

بخش سیزدهم

به جهان گشوده باشد. به ویژه که برخی از منابع نوشته‌اند: وی به هنگام مرگ بیش از هشتاد سال عمر داشته است.^۳

او در قیروان دیده به جهان گشود و در همان‌جا نشو و نما یافت و دانش آموخت. چون پدر و عمویش پزشک بودند، پزشکی را نزد آنان فراگرفت.^۴ از دیگر استادان وی اطلاعی در دست نیست و در منابع فقط به یک استاد او به نام اسحاق بن سلیمان اسرائیلی اشاره‌ای

۴۱. ابن جزّار ابو جعفر احمد بن ابراهیم بن ابی خالد جزّار، (متوفی به سال ۳۶۹ ق / ۹۷۹ م)

پزشک و کاتب مشهور قیروانی مغربی.

تاریخ تولد وی دانسته نیست و ابن جلجل که معاصر وی بوده و گویا نخستین گزارشگر زندگی اوست و نوشته‌های وی با اندکی افزودگی و کاستی، منشأ نوشته‌های بعدی بوده است نیز، از تاریخ تولد و حتی درگذشت وی یاد نکرده و شرح حال نویسان بعدی نیز، غالباً متذکر این مطلب نشده‌اند. گویا ابن عذاری که حدود سه سده پس از ابن جزّار می‌زیسته، تاریخ مرگ او را ضبط کرده است و از آنجا که وی به اخبار مغرب بیشتر دسترسی داشته، گفته‌هایش دور از اعتبار نیست؛ از این رو اقوال متناقض و متعدد دیگری که گاهی او را اندلسی و مقتول پیش از ۴۰۰ قمری و گاه درگذشته همان سال و گاه پس از آن قلمداد کرده‌اند، درست نیست.^۱

از فحوای نوشته‌های ذهبی که نوشته است: ابن عذاری، مصاحب با اسحاق بن سلیمان اسرائیلی بوده و پس از ۳۰۰ قمری از او دانش آموخته و عمری طولانی کرده است^۲، چنین استنباط می‌شود که ابن جزّار در تاریخ ۳۰۰ قمری، حداقل بیست سال عمر داشته است و بر این اساس می‌باید حدود سال ۲۸۰ قمری یا اندکی قبل و بعد از آن دیده

۱. طبقات الاطباء ابن جلجل، ص ۸۶-۹۱؛ البیان المغرب ابن عذاری، ۲۳۷/۱؛ جذوة المقتبس، ص ۱۰؛ تاریخ الحکماء قفطی، ص ۳۸۱؛ مسالک الابصار، ج ۵، قسم ۳ برگه ۵۷۸-۵۷۹؛ سلم الوصول، ص ۶۲؛ طبقات الامم ابن قاضی صاعد، ص ۶۱؛ المسالک بکری، ص ۴۲؛ عیون الانباء، ابن ابی اصیبعه، ص ۴۸۱؛ معجم الادباء یاقوت حموی، ۱۲۶/۲؛ الوافی بالوفیات، ۲۰۸/۶-۲۰۹؛ الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ۴۹۸-۴۹۷/۸؛ وفیات الاعیان، ۲۳۵/۱-۲۳۶؛ الجامع المفردات ابن بیطار، ۱۶۷/۲؛ الاعتماد فی الادویة المفردة، ابن جزّار، مقدمه؛ سیر اعلام النبلاء، ۵۶۱/۱۵-۵۶۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۳۵۱-۳۸۰ ق) ص ۲۴۱-۲۴۲؛ ترتیب المدارک، قاضی عیاض، ۳۳۹/۱-۳۴۰ و ۴۸۷/۲؛ القضاة الحنفیاء، مقریزی، ص ۱۳۲-۱۳۳؛ کشف الظنون، ۸۹۶/۱ و ۹۶۴/۲ و ۱۱۲۶؛ مختصر تاریخ طب العربی، کمال سامرایی، ۶۴۴/۱-۶۴۷؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۲۲۷/۳-۲۲۹؛ دائرة المعارف اسلام (انگلیس)، ۳۰۴/۳-۳۰۷؛ ابحاث المؤتمر السوری الثالث للجمعية السوریة لتاریخ العلوم، به کوشش مصطفی خالد، مقاله «کتاب دفع مضار الابدان بارض مصر لعلی بن رضوان» از سلیمان قطایه، ۳۰۹/۳-۳۱۲ و مقاله «فی مرض العشق از کرمی غارة»، ۳۱۹/۳-۳۲۰، بروکلان، ۲۳۸/۱ و ذیل ۴۲۴/۱.

۲. تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۳۵۱-۳۸۰ ق) ص ۲۴۱.

۳. طبقات الاطباء ابن جلجل، ص ۸۹-۹۰.

۴. سیر اعلام النبلاء، ۵۶۱/۱۵.

کرد که روزی در دهلیز منزل ابن جزّار نشستیم بودم، در حالی که پراز جمعیت بیماران بود، در آن هنگام پسر برادر قاضی نعمان وارد شد؛ او جوانی بود جلیل القدر که گاهی قاضی او را به جای خویش به قضاوت می‌نشانند و در دهلیز جایی برای نشستن نبود، جز مکانی که ابن جزّار خود در آنجا می‌نشست و آن جوان در آن مکان نشست و چون ابن جزّار وارد شد، جوان بلند شد و ابن جزّار بدون آن‌که به او تعارف کند، در آنجا نشست و پسر برادر قاضی، قاروره‌ای را که به همراه داشت به ابن جزّار نشان داد و او تنها با مشاهده تفسره بیمار، بدون اینکه خود وی را ببیند و یا به دیدارش برود، او را معالجه کرد و چون قاضی نعمان پس از بهبودی فرزندش، برای وی نامه تشکر آمیز همراه با چندین جامه و ۳۰۰ دینار زر فرستاد، ابن جزّار نپذیرفت و گفت: به خدا هیچ یک از دولتمردان معد (المعز لدین الله) را بر من نعمتی و متی نیست.^{۱۰}

بنابراین نظر ذهبی که ثروت و حشمت وی را نتیجه پیوستگی او به دستگاه خلافت فاطمیان دانسته^{۱۱} چندان درست به نظر نمی‌رسد، زیرا وی مالکی مذهب بوده است و چنانکه اشاره شد وی به مذهب مالکی تعصب داشته و علت این اظهار نظر، شاید به دلیل کتابی باشد که ابن جزّار در مورد ظهور عبیدالله مهدی، سرسلسله فاطمیان در آفریقا به نام: اخبارالدوله، نوشته است.

آثار و تألیفات ابن جزّار، گذشته از پزشکی که در آن مهارت فراوان و شهرت داشت، در تاریخ و جغرافیا، حکمت و فلسفه نیز دست داشته و ذهبی او را فیلسوف برجسته معرفی کرده است،^{۱۲} از این رو آثار فراوانی در این رشته، تحریر و تألیف کرد و کثرت آثارش حکایت از آن دارد که وی زندگی عزلت جویانه و فراغتی را که در سایه ثروت خویش داشت و از طریق ارث به او رسیده بود، به خدمت علم و تحریر آثاری ارزشمند در آورده بود.

شده است.^۱ اما از فحوای سخن ابن جزّار که مطلبی را از استاد خود اسحاق در کتاب اخبارالدوله خویش، نقل کرده چنین استنباط می‌شود که رابطه ابن جزّار با استادش اسحاق، فراتر از رابطه شاگردی و استادی بوده و نشان می‌دهد که میان آن دو دوستی و مصاحبتی وجود داشته است.^۲

همچنین از دفاعی که اسحاق از شاگرد خود در جریان مداوای ابن جزّار از المنصور بالله، خلیفه فاطمی (حکومت: ۳۳۴-۳۴۱ ق) که منجر به مرگ خلیفه شد و ابن جزّار در خطر مرگ قرار گرفت، کرده است نیز، به خوبی می‌توان میزان رابطه آنان را فهمید.^۳

به هر حال وی از شاگردان اسحاق بوده و مدت‌ها نزد او دانش آموخته و پیوند و رابطه تنگاتنگی میان آنان برقرار بوده است. در مورد مذهب وی نیز، در منابع به صراحت اشارتی نشده است، اما در این‌که سنی مذهب بوده شکی نیست؛ و از این‌که کسانی مانند قاضی صاعد اندلسی^۴ و قاضی عیاض مالکی^۵ وی را نیکو مذهب دانسته و از او مکرر نقل قول کرده‌اند و همچنین رواج کامل مذهب مالکی در آفریقا در روزگار ابن جزّار و بی‌اعتنایی او به امیران و خلفای فاطمی شیعی مذهب، نشانگر آن است که وی مالکی مذهب بوده است.^۶

از خصوصیات اخلاقی وی آن است که به لذت جویی و عیش و نوش بیش از اندازه بها نمی‌داد و در قیروان، هیچ کس از او لغزشی ندید و بیشتر دوران زندگی خویش را دور از مردم و به تنهایی گذراند و هیچ‌گاه به دیدار بزرگان، امیران، پادشاهان و ثروتمندان، نمی‌رفت و مردم نیز به دیدار وی نمی‌رفتند و با تنها کسی که انس و الفت و دوستی دیرینه داشت و هر جمعه به دیدارش می‌شتافت، شخصی به نام ابوطالب عموی خلیفه بود.^۷

ابن جزّار هرگاه در مجالس عروسی و یا عزاداری شرکت می‌کرد، از غذای آنها نمی‌خورد؛ وقتی به دیدار بیماران می‌رفت و آنها را مداوا می‌کرد، از آنان چیزی نمی‌گرفت و حتی داروی مجانی به آنان می‌داد.^۸

نوشته‌اند که وی در بیرون در مانگاه و منزل خود، اطباق و کپری ساخته بود و غلام خویش را در آن اطباق برای دادن دارو به بیماران می‌نشانید، تا خود فراغتی بیشتر جهت درمان بیماران و معاینه آنان داشته باشد و به غلامش دستور داده بود که از بیمارانی که دارو می‌ستانند، چیزی نگیرد و داروها را مجانی در اختیارشان قرار دهد.^۹

با این حال هیچ‌گاه به منزل دولتمردان، جهت مداوایشان، نمی‌رفت. داستانی از او نقل شده است که بی‌اعتنایی وی را نسبت به دولتمردان به خوبی نشان می‌دهد. ابن جلجل گوید: شخصی برایم نقل

۱. عیون الانباء، ص ۴۸۱.

۲. همان‌جا.

۳. الکامل ابن اثیر، ۴۹۷/۸-۴۹۸؛ وفيات الاعیان، ۲۳۵/۱-۲۳۶؛ القاط

الحنفاء، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۴. طبقات الامم، ص ۱۵۴.

۵. ترتیب المدارک، ۳۳۹/۱-۳۴۰.

۶. معجم الادباء، ۱۳۷/۲؛ الوافی بالوفیات، ۲۰۸/۶.

۷. طبقات الاطباء، ابن جلجل، ص ۸۹.

۸. الوافی بالوفیات، ۲۰۸/۶-۲۰۹.

۹. طبقات الاطباء، همان‌جا؛ معجم الادباء، ۱۳۷/۲؛ الوافی بالوفیات، ۲۰۸/۶.

۱۰. طبقات الاطباء، همان‌جا.

۱۱. سیر اعلام النبلاء، ۵۶۱/۱۵.

۱۲. سیر اعلام النبلاء، همان‌جا.

تاکنون چهار عنوان از آثار و تألیفات وی چاپ شده که عبارتند از:

۱. الاعتماد فی الادویة المؤدة، در طب، این کتاب را استنانوس سرقسطی به لاتین ترجمه کرد و پس از آن به زبان‌های یونانی و عبری نیز برگردانده شد، ولی این کتاب با ترجمه لاتینی دیگری که کنستانتین آفریقایی همراه اختصار و تحریف و انتساب آن به خود، از آن به عمل آورد، در اروپا شهرت یافت، تا این که اشتاین اشنایدر، این سرقت علمی را کشف کرد و در آرشو فیرکو درج نمود.^۱ البته نسخه‌های عربی این کتاب، اغلب ناقص و کامل‌ترین نسخه آن به گفته سزگین، نسخه‌ای است که در تاریخ ۵۳۹ قمری نوشته شده و در کتابخانه ایاصوفیه موجود است.^۲

۲. زاد المسافر فی علاج الامراض و یا یاقوت الحاضر وزاد المسافر، که مشهورترین اثر ابن جزار در طب است و این کتاب در زمان حیات ابن جزار به اندلس برده شد.^۳ به گفته حاجی خلیفه در هفت مقاله و ایوب بسیار تنظیم شده است.^۴ این کتاب را از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین آثار زبان عربی شمرده‌اند، که به شرح بیماری عشق پرداخته است.^۵ موسی بن تبون آن را به عربی ترجمه کرد، پس کنستانتین آفریقایی آن را به لاتین ترجمه کرد و این ترجمه در ۱۵۱۰ میلادی و بار دیگر در ۱۵۳۶ میلادی، چاپ شد. کنستانتین این کتاب ابن جزار را نیز، به خود نسبت داد،^۶ اما در نورگ این انتقال را کشف کرد.^۷ سه مقاله اول متن عربی آن به کوشش محمد السویسی و الرازی جازی، در لیبی و تونس به چاپ رسیده است.^۸

۳. سیاسة الصبیان و تدبیرهم، کتابی در پزشکی در ۲۲ باب و در مورد راه‌های نگاهداری نوزاد سالم و بیمار. این کتاب در ۱۹۷۹ م به کوشش محمد حبیب حیلله در تونس، انتشار یافته است.^۹

۴. کتاب فی المعدة و امراضها و مداواتها، در چهار فصل که به کوشش سلیمان قطایه، در سال ۱۹۸۱ م در بغداد منتشر شده است.^{۱۰} اتفاقاً این کتاب را نیز، کنستانتین آفریقایی به لاتین ترجمه کرده و به خود نسبت داده است.^{۱۱}

تعداد هفت اثر دیگر، به صورت دست‌نوشته هم اکنون باقی است که به این شرح هستند:

۱. کتاب ابدال العقاقیر، که به نام رساله فی ابدال الادویة نیز، شهرت دارد.^{۱۲}

۲. البغیة یا کتاب فی الادویة المركبة، که سزگین نسخه‌ای از آن را در فهرست سبث نشان داده است.^{۱۳} نسخه‌ای دیگر از آن در کتابخانه جراح در حلب موجود است.^{۱۴}

۳. کتاب الخواص، در طب که به لاتین و عبری نیز، ترجمه شده

است.^{۱۵} و از اصل عربی آن اطلاعی نداریم.

۴. طب الفقراء و المساکین، که به عربی نیز ترجمه شده است.^{۱۶}

۵. طب المشایخ و حفظ صحتهم، که نسخه‌هایی از آن در مصر موجود است.^{۱۷}

۶. کتاب فی فنون الطب و العطر، که نسخه‌هایی از آن در ترکیه وجود دارد.^{۱۸}

۷. مداواه النسیان و طریق تقویة الذاکرة، که ترجمه لاتین آن موجود است.^{۱۹}

ابن جزار، دارای آثار و تألیفات دیگر در تاریخ، فلسفه و علوم دیگر نیز بوده است که تعداد آنها در منابع و مآخذی که شرح حالش را نوشته‌اند، ۲۴ اثر ثبت شده است. مهم‌ترین آنها کتاب اخبارالدولة است که در ظهور عبیدالله مهدی در مغرب و تأسیس سلسله فاطمی نوشته شده است.

اما دیگر آثار مفقود شده او عبارتند از: الاحجار؛ اصول الطب؛ البلغة فی حفظ الصحة؛ التعریف بصحیح التاریخ، که به گفته یاقوت، ده جلد بوده است؛ السموم، که ذکری از آن در کتاب جامع ابن بیطار به میان آمده است؛ عجایب البلدان؛ العدة لطول المدة؛ الفرق بین العلل الّتی تشبیه اسبابها و تختلف اعراضها؛ الفصول و البلاغات و یا الفصول فی سائر العلوم و البلاغات؛ رسالة فی اسباب الوفاة؛ رسالة فی التحذر من اخراج الدّم من غیر حاجة، و رساله‌ها و مقالاتی در جذام، زکام، کلیه و مثانه، و با، خواب

۱. تاریخ التراث العربی، سزگین، ۳/۳۰۴.

۲. تاریخ التراث العربی، سزگین، ۳/مقدمه.

۳. طبقات الاطباء، ص ۱۰۷.

۴. کشف الظنون، ۲/۹۴۶.

۵. فی مرض العشق (ابحاث المؤتمر السّوی السّیّ الثالث للجمعیة السّوریة لتاریخ العلوم، ۳/۳۱۹).

۶. تاریخ التراث العربی، سزگین، ۳/۳۰۵.

۷. فی مرض العشق، ۳/۳۲۰.

۸. قائمة الکتب الموفّرة، لیبی - تونس، ۱۹۸۸ م، ص ۶۳.

۹. مختصر تاریخ الطب العربی، سامرای، ۱/۶۴۵.

۱۰. همان‌جا.

۱۱. تاریخ التراث العربی، سزگین، ۳/۳۰۷.

۱۲. مختصر تاریخ الطب العربی، همان‌جا.

۱۳. تاریخ التراث العربی، همان‌جا.

۱۴. مختصر تاریخ الطب العربی، همان‌جا.

۱۵. تاریخ التراث العربی، همان‌جا.

۱۶. بروکلیمان، ۱/۲۷۴.

۱۷. تاریخ التراث العربی، همان‌جا.

۱۸. همان.

۱۹. مختصر تاریخ الطب العربی، همان‌جا.

و بیداری، مالیخولیا و چند اثر دیگر در نصیحت، و فتوحات اعراب در آفریقا و تونس.^۱

شیفتگی وی به کتاب

میزان علاقه و شیفتگی وی به کتاب و گردآوری آنها را از تعداد آثاری که تألیف و تصنیف کرده می‌توان دریافت. در برخی منابع تا ۳۵ اثر او را نام برده‌اند. وی در بسیاری از رشته‌های علوم و فنون تألیف داشته است؛ اضافه بر این نوشته‌اند که در هنگام مرگ، ثروت فراوان و هنگفتی شامل پول نقد و مقدار ۲۰ قطار کتاب طبّی و غیر از آن، از او به جای ماند.^۲ و باقی ماندن این مقدار کتاب از او خود بزرگ‌ترین نشانه شیفتگی او به کتاب است.

۴۲. ابوعلی بن سّوار^۳ (زنده حدود ۳۷۰ ق / ۹۸۰ م)

عالم، ادیب، کاتب و یکی از درباریان و کاتبان عضدالدوله دیلمی.

از تاریخ تولد، زادگاه و زندگانی وی اطلاعی در دست نیست و حتی تاریخ درگذشت او نیز به درستی دانسته نیست و در منابع ذکر شده که وی از کاتبان عضدالدوله دیلمی (متوفی ۳۷۲ ق / ۹۸۲ م) بوده و از این مطلب، استفاده می‌شود که وی در همین دوره و حدود ۳۷۰ قمری زنده بوده است.

نام وی نیز، در هیچ یک از منابعی که شرح حال وی را آورده‌اند، ذکر نشده است؛ و فقط از او با کنیه ابوعلی و ابن سّوار نام برده‌اند.

گرچه راجع به شخصیت و موقعیت علمی وی سخنی به میان نیامده، اما از آنجا که وی در دربار عضدالدوله بوده و چنانکه از منابع استفاده می‌شود از کتاب خاصه او به شمار می‌رفته، خود نشانگر شخصیت والا و موقعیت ممتاز او بوده است؛ اضافه بر این ابن ندیم که خود از بزرگان علم و ادب و از فهرست‌نگاران و کتاب‌شناسان بنام جهان اسلام است، از او به بزرگی یاد کرده و دست کم دو بار در کتاب خود از وی نام برده است. در یک مورد هنگامی که از ابن خلّاد رامهرمزی، نام می‌برد، چنین می‌گوید: «ابن سّوار کاتب گفت: ابن خلّاد رامهرمزی شاعر است.»^۴ و بار دیگر در شرح حال ابوالقاسم بستی یا نبشی چنین می‌گوید: «مرا خبر داد ابوعلی بن سّوار کاتب که کتاب‌های ابوالقاسم در کتابخانه من در بصره موجود است.»^۵

از این دو مورد به خوبی استفاده می‌شود که ابن ندیم با ابن سّوار مراد و دوستی داشته و یا اینکه چند بار وی را ملاقات کرده و از او راجع به برخی شخصیت‌های علمی آن روزگار، پرسیده و جواب‌های وی را در فهرست خویش آورده است.

شیفتگی ابن سّوار به کتاب: ابن ندیم در مورد شیفتگی او به کتاب و محبتش نسبت به دانشمندان، چنین نوشته است:

ابن سّوار دوستدار دانش و دانشمندان بود و شیفتگی و علاقه فراوان و شدیدی به کتاب داشت و خود وی به من خبر داد که خزانه‌ای (کتابخانه‌ای) از کتاب‌های وقفی در بصره، تأسیس کرده‌ام که در آن کتاب‌های فراوانی موجود است که از آن میان برخی از آنها از ابوالقاسم بستی است.^۶

و در مورد دیگری وقتی از ابن سّوار سخن می‌گوید، اظهار می‌دارد که وی از کاتبان عضدالدوله دیلمی بود و کتابخانه‌ای در شهر رامهرمز و بصره ایجاد کرده بود و برای کسانی که به آن کتابخانه مراجعه می‌کردند، امکاناتی و مواجبی مقرر نموده بود و در کتابخانه رامهرمز او یکی از شیوخ معتزله، همواره مشغول تدریس علم کلام به روش و شیوه اعتزال بود.^۷

مقدسی درباره مشخصات این دو کتابخانه که ابن سّوار در بصره و رامهرمز پدید آورده بود، می‌گوید: در این دو کتابخانه که ابوعلی بن سّوار، تأسیس کرده بود، امکاناتی نیز، جهت استفاده اهل علم فراهم ساخته بود تا آنان بتوانند به قرائت (مطالعه) و استنساخ بپردازند. کتابخانه وی در بصره بزرگ‌تر و آبادتر و کتاب‌های موجود در آن بیشتر از کتابخانه وی در رامهرمز بود. سپس اضافه می‌کند در کتابخانه او، در بصره به صورت مداوم یکی از استادان و شیوخ مذهب معتزلی به روش مذهب معتزله، تدریس علم کلام می‌نمود.^۸

۱. عیون الانباء: ص ۴۸۱؛ مختصر تاریخ الطب العربی، ۶۴۵/۱-۶۴۷؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۲۲۹/۳. ناگفته نماند که از مقاله ابن جرّار، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، در نوشتن این مقاله، بهره فراوان برده‌ام.

۲. الوافی بالوفیات، ۲۰۹/۶؛ طبقات الاطباء و الحکماء ابن جلیجل، ص ۹۰، ۱۰۷.

۳. الفهرست ابن ندیم، ص ۱۳۹، ۱۷۲، ۱۹۴؛ المسالک و الممالک ابن حوقل، ص ۱۷۵، ۱۷۷؛ احسن التقاسیم مقدسی، ص ۴۱۳؛ لمحات فی المکتب و البحث و المصادر، محمد عجاج خطیب، ص ۴۲؛ کتاب العربی المخطوط و علم المخطوطات، ایمن فؤاد سید، ۲۳۶/۱؛ لمحات من تاریخ الکتب و المکتبات، حلوجی، ص ۵۳؛ دراسات فی الکتب و المکتبات، حلوجی، ص ۲۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۲۰۲/۱؛ تاریخچه کتابخانه‌های ایران و کتابخانه‌های عمومی، ص ۳۲؛ کتابخانه‌های ایران، ص ۲۶؛ نقش کتابخانه‌های مساجد در فرهنگ و تمدن اسلامی، ص ۱۵۷-۱۵۸؛ تاریخچه کتابخانه‌های ایران در دوران پس از اسلام، ص ۱۵.

۴. الفهرست ابن ندیم، ص ۱۷۲.

۵. همان، ص ۱۵۴.

۶. الفهرست ابن ندیم، ص ۱۵۴.

۷. همان، ص ۱۷۲.

۸. احسن التقاسیم، ص ۴/۳.

تدریس یکی از شیوخ معتزله در کتابخانه وی به گفته ابن ندیم در کتابخانه رامهرمز بوده است، ولی مقدسی چنان‌که اشاره کردیم و دیگران این موضوع را در کتابخانه بصره عنوان کرده‌اند. احتمال دارد که در هر دو کتابخانه این تدریس انجام می‌گرفته است.

گرچه در منابع، شمار کتاب‌های موجود در این دو کتابخانه را بیان نکرده‌اند ولی از مرآده و مراجعۀ عالمان، ادیبان و شخصیت‌های علمی به این دو کتابخانه کمیت و کیفیت موجودی آن دورا می‌توان به خوبی تشخیص داد.

۴۳. آمدی، ابوالقاسم محسن بن بشر بن یحیی بصری^۱ (متوفی ۳۷۱/ق ۹۸۱م)

ادیب، نحوی، آشنا و آگاه به شعر، ناقد، کاتب و قاضی بصره. از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست، اما اصل او از آمد، ولی تولد و وفاتش در بصره بود و گویا در همان‌جا مقدمات علوم را فرا گرفت، سپس به بغداد رفت و در آنجا نزد بزرگان و عالمانی چون: علی بن سلیمان اخفش، ابواسحاق زجاج، ابوبکر بن درید، ابوبکر بن سراج، ابراهیم بن عرفة معروف بن نفظویه نحوی و دیگران، دانش آموخت^۲ و سرآمد اقران خویش گردید.

آمدی شعر خوب می‌گفت و در نقد شعر استاد و به گفته ابن ندیم «ملیح التصنیف و جید التالیف» بود.^۳ و به گفته ذهبی روایت قدیم و اخبار در آخر عمرش، به او در بصره منتهی شد و مقام قضاوت بصره را به عهده گرفت و از پیشوایان ادب به شمار می‌رفت.^۴

یاقوت گوید: وی دارای فهمی نیکو، درایت و روایتی خوب و سریع الادراک بود.^۵ او در آغاز جوانی، در بغداد، کاتب ابوجعفر هارون بن محمد صبّی جانشین احمد بن هلال صاحب عمان در دربار مقتدر بالله بود. در بصره برای ابوالحسن احمد و ابواحمد طلحة بن حسن بن مثنی و سپس برای قاضی بصره، ابوجعفر بن عبدالواحد هاشمی و برادرش ابوالحسن محمد بن عبدالواحد، کتابت کرد و در مجلس وی در محکمه حاضر می‌شد و در دستگاه اوقاف به خدمت مشغول گردید و پس از آن ملازم خانۀ خویش گردید تا در هفتاد سالگی دیده از جهان فروبست.^۶

آثار و تألیفات

آمدی دارای تألیفات و آثار بسیاری است که از آن جمله می‌توان این آثار و تألیفات را نام برد:

۱. کتاب الموازنة بین الطائین ابی تمام والبحری فی الشعر، که مهم‌ترین اثر وی به شمار می‌رود و در ۱۸۷۰ میلادی، در آستانه (استانبول) به چاپ رسیده و محدودولد آن را به ترکی برگردانده

و در ۱۳۱۱/ق ۱۸۹۳ م، منتشر کرده است. آمدی در این کتاب، امضامین اشعار ابوتمام و تجری را با هم سنجیده، بی‌آنکه به برتری یکی بر دیگری حکم کند، عظمت ادبی و هنری این دو شاعر را نشان داده است.

۲. المؤلف والمختلف، درباره اسامی و کنیه‌ها و القاب و انساب شاعران است و سیوطی در ضبط اسماء شاعران، در کتاب شرح شواهد المعنی به این کتاب استناد کرده است.

۳. معانی شعر التجری که در واقع شرح دیوان تجری است.

۴. النثر المنظوم.

۵. الخاص والمشترک، در معانی شعر.

۶. تفضیل شعر امری القیس علی الجاهلین.

۷. تبیین غلط قدامة بن جعفر فی کتاب نقد الشعر.

۸. کتاب فعلت و افعلت.

۹. شرح الحماسة، کتاب الحماسة، گزیده‌هایی از اشعار عرب تألیف ابوتمام طایی است.

۱۰. شدة حاجة الانسان الی ان يعرف نفسه.

۱۱. دیوان شعر، که یاقوت گوید در صد برگ بوده است.

۱۲. کتاب فی ان الشعارین لا یتفقن خواطرهما.

۱۳. کتاب ما فی عبار الشعر لابن طباطبا من الخطأ.

۱۴. کتاب الرد علی ابن عمار فیما فظاً فیہ اباتمام.

۱۵. کتاب الحروف من الاصول فی الاضداد، که یاقوت گوید آن را دیدم به خط خود وی، در صد برگ.^۷

یاقوت و سیوطی برخی از اشعار وی را در آثار خویش آورده‌اند.^۸

۱. الفهرست ابن ندیم، ص ۱۷۲؛ الکامل فی التاریخ، ۹/۹؛ معجم‌الادباء، ۷۵/۸؛

معجم البلدان، ۶۷/۱ و ۳۳۶/۳ و ۳۸/۴؛ انباه الرواه، ۲۸۵/۱؛ تاریخ الاسلام

ذهبی (حوادث و وفیات ۳۵۱-۳۸۰ ق) ص ۴۳۷؛ ایضاح المکتون، ۲۲۵/۱؛

الوافی بالوفیات، ۴۰۷/۱۱-۴۰۹؛ بغیة الوعاة، ۵۰۰/۱؛ کشف الظنون،

زرکلی، ۱۹۹/۲؛ معجم‌المؤلفین، ۲۰۹/۳؛ روضات الجنات، ۷۵/۳؛ دائرة

المعارف الاسلامیة، ۶۱۹/۲؛ تاریخ ادبیات زبان عربی، حتاف خوری،

ترجمۀ آبتی ص ۵۴۹-۵۵۰؛ الکنی و الالقاب، ۸/۲؛ ریحانة‌الادب، ۶۱/۱؛

بسروکلمان، ۱۱۲/۱ و ذیل ۱۷۱/۲؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی،

۱۹۵/۲-۱۹۶؛ معجم‌المخطوطات المطبوعة، ۹/۲، ۱۰.

۲. تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۳۵۱-۳۸۰ ق) ص ۴۳۷؛ بغیة

الوعاة، ۵۰۰/۱

۳. الفهرست، ص ۱۷۲.

۴. تاریخ الاسلام، همان‌جا.

۵. معجم‌الادباء، ۷۵/۸.

۶. همان، ۸۷/۸؛ تاریخ الاسلام، همان‌جا.

۷. معجم‌الادباء، ۸۵/۸-۸۶؛ تاریخ الاسلام ذهبی، همان‌جا.

۸. معجم‌الادباء، ۸۱/۸-۸۳ و ۸۵ و ۸۹ و ۹۰؛ بغیة الوعاة، ۵۱۰/۱.

را در فارس مستحکم ساخت و خود مدت ۹ ماه در شیراز ماند، سپس به اصفهان بازگشت.^۵

در رمضان ۳۵۸ قمری، عضدالدوله، کرمان را تصرف کرد و آن را به فرزندش ابوالفوارس شرفالدوله وا گذاشت و در ۳۶۰ قمری، بر عمان مسلط شد، اما طولی نکشید که زنگیان بر عمان تسلط یافتند و فرماندار عضدالدوله را شکست دادند و کشتند، چون این خبر به عضدالدوله رسید، سپاهی از فارس و کرمان به عمان اعزام کرد و زنگیان را سرکوب کرد و بار دیگر عمان را باز پس گرفت و بر آن مسلط شد و در ۳۶۳ قمری تمامی نواحی عمان را به زیر سلطه خویش درآورد.^۶

در خلال همین سال‌ها بود که معزالدوله عمویش در بغداد دیده از جهان فروبست و پدرش رکن الدوله به او نامه‌ای نوشت که برای کمک به پسر عمویش بختیاربن معزالدوله، به همراه ابوالفتح ابن عمید وزیر پدرش به بغداد برود و ترکانی که علیه بختیار، سر به شورش برداشته‌اند را سرکوب نماید. عضدالدوله با سپاهی از فارس به سوی بغداد حرکت کرد و در اهواز با سپاه ری به فرماندهی ابوالفتح ابن عمید با هم تلاقی کردند و از آنجا به واسط رفتند و با بختیار بن معزالدوله ملاقات کردند و سپس به سوی بغداد رفتند و به کمک هم

۱. الفهرست ابن ندیم، ص ۱۷۲.

۲. بغیة الوعاة، ۱/۵۰.

۳. الامتاع و الموائسة، ۱/۴۸۳؛ احسن التقاسیم، ص ۴۳۹؛ ذیل تجارب الامم، ص ۷۸/۳۹؛ الفخری فی آداب السلطانية، ص ۴۰، ۲۹۰؛ الانباء فی تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۱؛ نشوار المحاضرة، ۱۸/۳، ۱۷۱، ۲۲۹/۴، ۴۳/۴، ۸۲، ۸۶، ۸۸-۹۵، ۱۱۸-۱۲۲، ۱۲۵، ۲۵۹؛ مختصر الدول، ص ۱۷۱-۱۷۳؛ الانباء فی تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۱؛ الکامل فی التاریخ، ۱۸/۹-۲۲؛ یتیمة الدهر، ۲/۲۱۶؛ المنتظم ابن جوزی، ۷/۱۱۳-۱۱۸؛ مرآة الجنان، ۲/۳۹۹، ۳۹۸؛ دول الاسلام، ۱/۲۲۹؛ العبر، ۲/۳۶۳؛ معجم الادباء، ۳/۱۰۰؛ ذیل تاریخ دمشق، ص ۲۴؛ البدایة و النهایة، ۱۱/۲۹۹-۳۰۱؛ وفيات الاعیان شذرات الذهب، ۳/۷۸-۷۹؛ نهایة الادب، ۲۳/۲۰۴؛ المختصر فی اخبار البشر، ۲/۱۲۲، ۱۲۳؛ تاریخ ابن الوردی، ۱/۳۰۵؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۶/۲۴۹-۲۵۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث ۳۵۱-۳۸ ق)، ص ۵۲۲-۵۲۵؛ تاریخ الفارقی، ص ۱۰۶؛ تاریخ العظیمی، ص ۳۱۰؛ تاریخ گزیده، ص ۴۱۶؛ فرج المهموم، ص ۱۴۴-۱۴۵؛ اعیان الشیعة، ۸/۴۱۵-۴۲۲؛ فرحة الغری، ص ۱۳۲-۱۳۳؛ مجالس المؤمنین، ص ۳۷۸؛ طبقات اعلام الشیعة (قرن الرابع)، ص ۲۱۷؛ حبیبة السیر، ۲/۳۰۵-۳۰۹، ۳۶۳، ۴۲۴، ۴۲۵؛ موارد دیگر؛ روضة الصفا، ۴/۲۴، ۵۲، ۵۳، ۵۶؛ موارد دیگر؛ شیراز در گذشته و حال، ص ۲۶-۲۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱/۷۹، ۲۶۰، ۲۷۵، ۳۴۶، ۳۵۴؛ تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۱۶.

۴. احسن التقاسیم، ص ۴۳۹.

۵. اعیان الشیعة، ۸/۴۱۶.

۶. همان، ۸/۴۱۶-۴۱۷.

شیفتگی وی به کتاب

ابن ندیم در مورد علاقه و محبت آمدی به کتاب و نحوه عملکرد وی نسبت به کتاب و اظهار اشتیاق به کتاب گوید: وی مانند جاحظ و به روش و سیره وی در مورد کتاب رفتار می‌کرد.^۱

سیوطی نیز در اشتیاق و میل شدید آمدی و شیفتگی او به کتاب عین عبارت ابن ندیم را ذکر کرده است که: «وکان تیعاطی مذهب الجاحظ فیما یعمله من الکتب»^۲. بیش از این راجع به علاقه آمدی به کتاب در منابع دیگر، مطلبی یافت نشد.

۴۴. ابوشجاع فناخسرو عضدالدوله بن رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی^۳ (۳۲۴-۳۷۱ق/ ۹۳۶-۹۸۱م)

از پادشاهان آل بویه که مدت ۲۸ سال بر فارس و حدود پنج سال بر بغداد حکومت کرد.

وی در ذی‌قعدة ۳۲۴ در اصفهان دیده به جهان گشود و در همان‌جا نشو و نما یافت و نزد ابوالحسین عبدالرحمن بن عمر صوفی رازی و تنی چند از عالمان آن روزگار دانش آموخت و چون در آن زمان در اصفهان مذهب ظاهریه (داودیه) پیروان ابوسلیمان داود بن علی بن داود اصفهانی معروف به ظاهری رونق داشت، تمایل و عقیده به این مذهب پیدا کرد و به همین دلیل کار این مذهب در روزگار وی در فارس و اصفهان رونق فراوان یافت.^۴

عضدالدوله دیلمی از مشهورترین پادشاهان آل بویه است. او هنگامی دیده به جهان گشود که پدرش رکن الدوله، بر اصفهان، ری و اطراف آن، همدان، زنجان، عراق عجم، گرگان و طبرستان، حکم می‌راند و عمویش عمادالدوله بر شیراز حکومت داشت، و چون عمویش فرزندی نداشت، در اواخر حکومتش از برادر خود رکن الدوله، خواست تا پسرش عضدالدوله را، به شیراز نزد وی فرستد، تا اینکه ولیعهد خویش گرداند و این چنین شد که عضدالدوله به شیراز رفت در حالی که عمرش از سیزده سال بیشتر نبود و عمویش برای تجلیل از او با سپاهیان و اعیان دربارش به استقبال وی رفت و او را به مقر حکومتی برد و بر سریر سلطنت نشاند و خود در مقابل وی ایستاد و به امیران و سران سپاه و حکومت دستور داد تا به وی به رسم سلطنت سلام کنند و طولی نکشید که عمادالدوله در ۳۳۸ قمری درگذشت. و عضدالدوله در جمادی الآخر همان سال در سن چهارده سالگی به جای وی نشست. اما برخی از اعیان دربار عمادالدوله، به حکومت وی رضایت نمی‌دادند و سر به شورش برداشتند. رکن الدوله پدر عضدالدوله با سپاهیان خویش از اصفهان به شیراز حرکت کرد و شورش را سرکوب و پایه‌های حکومت فرزندش

بغداد را از دست ترکان شورشگر، رها کردند، ولی در نهان عضدالدوله به تضعیف پسرعمویش بختیار پرداخت و بالاخره هم او را از کار برکنار و خود حاکم بغداد و مقر خلافت شد و از آن پس حکومت و قدرت عضدالدوله، اوج گرفت و گسترش یافت، چنانکه برای هیچ یک از پادشاهان آل بویه این عظمت و شکوه پدید نیامد.^۱ او نخستین کسی است که در تاریخ اسلام، ملقب به «شاهنشاه» گردید و اولین کسی است که نامش در خطبه‌ها، همراه نام خلیفه وقت ذکر می‌شد و همچنین وی نخستین حاکم و فاتحی بود که وقتی وارد عراق شد، خلیفه وقت، الطائع‌الله عباسی، به استقبال وی رفت و او را مورد اکرام و احترام فراوان قرار داد.^۲ همچنین عضدالدوله را نخستین کسی دانسته‌اند که در بغداد به هنگام نمازهای پنجگانه به در خانه‌اش برای اعلان وقت نماز، طبل می‌زدند.^۳

عمران و آبادانی در حکومت عضدالدوله

بیشتر منابع تاریخی به اهتمام بیش از حد وی به عمران و آبادانی و اصلاح وضع اقتصادی جامعه اسلامی، اشاره کرده‌اند و نوشته‌اند که وی پس از به قدرت رسیدن در عراق و تصرف بغداد، این شهر را که در اثر جنگ و ستیزهای فراوان و حوادث طبیعی، رو به ویرانی نهاده بود، به سرعت بازسازی کرد و راه‌ها را که آن زمان بسیار ناامن شده بود و رو به ویرانی نهاده بود، اصلاح کرد و امنیت را برقرار ساخت و به سدسازی و ساختن کاروانسراها، بیمارستان‌ها و کتابخانه‌ها پرداخت و بازارها را تعمیر و برگرد بسیاری از شهرها حصار کشید تا از شر حمله راهزنان و دشمنان مصون و محفوظ بمانند.^۴ برخی از کارهای عمرانی و اصلاحی وی به این شرح است:

۱. سد عضدالدوله که به بند امیر اسحاق نیز شهرت دارد. این سد را عضدالدوله، بر دهانه رود کر که نواحی کربار یا کربال از آن سیراب می‌شد، ساخت؛ که سدی معروف و بی‌نظیر به شمار می‌رفت. وی بر فراز این سد، عمارتی ساخته بود و چندین آسیاب آبی در کنار آن سد به وجود آورده بود که از آب سد استفاده می‌کردند. این سد چنان بزرگ و با شکوه بود که عامه مردم می‌گفتند: عضدالدوله، کوه بالای دریا و دریا را بالای کوه به وجود آورده است. بند امیر که امروز باقی است در هفت فرسخی شیراز است و موجب عمران و آبادانی کربال و فرامداد است.^۵

۲. ایجاد سدی دیگر در نزدیک قلعه استخر مرو دشت که در مسیر سیل بست به صورتی که به شکل حوضی بزرگ و وسیع در آمد که دارای ۳۳ ستون از سنگ بود. این سد حوض مانند هم اکنون باقی است؛ گویند دارای هفت درجه آبگیر بود که اگر هزار نفر در هر روز در طول سال

از آن استفاده می‌کردند، فقط یک درجه از آب آن کم می‌شد.^۶ ۳. احداث گنبد عضدی بر فراز تنگ الله اکبر در نزدیکی دروازه قرآن که بسیار بزرگ و زیبا بوده است.^۷ ۴. احداث رباط‌های بین راه‌ها جهت استراحت مسافران و کاروان‌ها و احداث چاه‌های آب در مسیر سفر حاجیان از بغداد تا مکه معظمه.^۸ ۵. بیمارستان عضدی در بغداد؛ وی در هنگام فتح بغداد و حکومت بر آنجا، همراه با بازسازی شهر بغداد و عمارت بازارهای آن، اقدام به ساخت بیمارستانی بزرگ در قسمت غربی بغداد در محله کرخ کرد که بسیار معروف است^۹ و گویند پس از پایان کار این بیمارستان در سال ۳۷۲ قمری، چشم از جهان فرو بست.^{۱۰} ۶. تعمیر مساجد بغداد و سایر بلاد اسلامی و بازسازی بازارها و اماکن عمومی، چنانکه نوشته‌اند حتی وی به وزیرش که نصرانی بود، دستور داد که به تعمیر و بازسازی دیرها و عبادتگاه‌های مسیحیان بپردازد.^{۱۱}

۷. بازسازی حرم و بارگاه امام علی (ع) در نجف اشرف؛ نوشته‌اند که وی در سال ۳۶۸ قمری به نجف اشرف رفت و مدت یک سال در آنجا ماند و معماران، مهندسان و صنعتگران را از اقصی نقاط جهان اسلام فراخواند و عمارت سابق حرم و بارگاه را خراب کرد و از نو تجدید بنا نمود که آن عمارت باقی بود تا سال ۷۵۳ قمری که دچار آتش سوزی گردید و صحن و بارگاه را پس از آن، بار دیگر تعمیر کردند.^{۱۲} او هر سال به زیارت مشهد علوی و سایر مشاهد و عتبات عالیات می‌رفت. سید بن طاووس نوشته است که در ۳۷۱ قمری که به قصد زیارت کربلا رفته بود، پس از زیارت آن مشهد مقدس، به نجف اشرف رفت و پس از زیارت مرقد مطهر، به علویان و فقیران و عالمان و فقیهان نجف کمک فراوان کرد، چنانکه به علویان که تعدادشان هفتصد نفر بود، نفری بیست و یک درهم و به همه

۱. همان، تاریخ الاسلام، ۵۲۲-۵۲۳.

۲. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۵۲۳-۵۲۴.

۳. اعیان الشیعه، ۴۱۶/۸.

۴. الکامل ابن اثیر، ۲۱-۱۸/۹.

۵. تاریخ گزیده، ص ۴۱۷؛ شیراز در گذشته و حال، ص ۲۷.

۶. شیراز در گذشته و حال، ص ۲۸؛ اعیان الشیعه، ۴۱۶/۸.

۷. شیراز در گذشته و حال، همان جا.

۸. الکامل، ۲۱/۹.

۹. المنتظم ابن جوزی، ۱۱۴/۷-۱۱۵.

۱۰. فرحة القری، ص ۱۳۴؛ تاریخ الاسلام، ص ۴۷۳، ۵۲۳.

۱۱. الکامل، ۲۰/۹.

۱۲. تاریخ گزیده، ص ۱۹۷.

مخصوص خویش به دربار پادشاهان و امیران و حکام می‌فرستاد. همچنین ابوعلی حسن بن احمد فارس نحوی را به عنوان مصاحب خویش برگزیده بود و مدام از مصاحبت وی سود می‌جست و ابوعلی کتاب‌های الايضاح و التكملة فی النحو و کتاب کامل الصنعة در طب که به نام الملکی فی الطب، شهرت دارد و کتاب الحجة فی القراءات را برای وی نوشت.^۹

اصولاً تمامی خاندان آل بویه دوستدار علم و عالمان و کتاب بودند، اما عضدالدوله بیشتر از همه آنان به این امور شیفتگی داشت و به تشویق و ترغیب و احترام آنان کمر همت بسته بود.^{۱۰} نوشته‌اند که عضدالدوله بسیار شیفته کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی بود و در سفر و حضر، هیچ‌گاه این کتاب را از خویش دور نمی‌کرد.^{۱۱}

در سده چهارم هجری در ایران و در سایر مناطق جهان اسلام، گرایش بسیاری به علوم و فنون وجود داشت و کتاب‌های فراوانی تألیف و تدوین می‌شد و این خود موجب پیدایش کتابخانه‌های مهمی در سراسر خاک پهناور جهان اسلام می‌گردید و از جمله در ایران در همین دوره کتابخانه‌های مهمی تأسیس گردید که یکی از آنها کتابخانه عضدالدوله دیلمی در شیراز بود. مقدسی بشاری که در نیمه دوم سده چهارم هجری، از این کتابخانه دیدن کرده است، در توصیف آن چنین نوشته است:

در شرق و غرب مانند آن دیده نشده است. این کتابخانه دارای کتاب‌های فراوانی بود و خازن و کتابدار و مشرفی از عدول عالمان داشت و کتابی نبود که در آن روزگار در انواع علوم نوشته شده باشد و نسخه‌ای از آن در این کتابخانه نباشد.

سپس راجع به ترتیب طبقه‌بندی آن و گذاردن کتاب‌ها در قفسه‌های مخصوصی که دارای در بوده و درهای آنان از بالا باز می‌شد

مجاورین حرم هزار و پانصد درهم و به زائران حرم در مجموع هزار و پانصد درهم و به فقیهان و فقراء، سه هزار درهم بخشید.^۱ گویند نجف در آن روزگار دارای شش هزار نفر جمعیت بود که ۱۷۰۰ تن آنان علوی بودند.^۲

۸. تعمیر و بازسازی حرم مطهر و بارگاه امام حسین - علیه السلام - که تا سال ۴۰۷ قمری باقی بود و در این سال گرفتار آتش‌سوزی شد. تعداد ساکنان کربلا در آن روزگار ۲۲۰۰ نفر بوده است که شمار زیادی از آنان علوی بوده‌اند.^۳

۹. تعمیر و بازسازی حرم و بارگاه کاظمین در کاظمین و عسکریین در سامراء و کشیدن حصار به دور شهرهای کاظمین، سامراء، کربلا و نجف اشرف.^۴

شیفتگی وی به علم، عالمان و کتاب

عضدالدوله دیلمی خود عالم، ادیب، نحوی، ستاره‌شناس و آشنا به علم نجوم و هیئت و سایر علوم و فنون بود. سیدبن طاووس، او را در شمار علمای نجوم دانسته^۵ و ذهبی او را فاضل نحوی و آگاه به علوم و فنون به شمار آورده و نوشته است که وی دوستدار علم و عالمان بود و به آنان صله و انعام می‌داد. سپس اضافه می‌کند که در کتاب تذکره‌ای دیده شد که عضدالدوله می‌گفت: هرگاه از حل مسائل اقلیدس فراغت می‌یافتم، بیست هزار درهم صدقه می‌دادم و آنگاه که کتاب ابوعلی نحوی فارسی به پایان می‌بردم، پنجاه هزار درهم صدقه می‌دادم، اما وقتی خداوند نوزادی به من عنایت می‌کرد، تنها مبلغ ده هزار درهم صدقه می‌دادم.^۶

این مطلب خود نشانگر عشق و علاقه وافر وی به دانش و کتاب بوده که آن را بر فرزند خویش ترجیح می‌داده است.

او اضافه بر اینکه خود در شمار عالمان، ادیبان و شاعران بوده و برخی از اشعار وی را تذکره‌نویسان ذکر کرده‌اند^۷ و علاوه بر کیاست و سیاست و تدبیر امور مملکتداری، دوستدار و علاقه‌مند به فاضلان، ادیبان، فقیهان و محدثان بود، هیچ‌گاه مجلس وی از این افراد خالی نبود و مجالس وی مدام مملو از عالمان و فقیهان و ادیبان بود و با آنان به بحث و مذاکره می‌پرداخت و آنان را مورد تکریم فراوان قرار می‌داد؛ چنانکه نوشته‌اند شیخ مفید را بسیار تجلیل می‌کرد و احترام می‌نمود و بسیاری از اوقات با خدم و حشم و موکب شاهانه به دیدار شیخ می‌شتافت و برخی از علما و ادبا را به عنوان ندیم خویش برگزیده بود و از آنان علم و ادب می‌آموخت و از این راه بر دانش خویش می‌افزود.^۸ از آن جمله ابوعلی ابن محمد بن یعقوب مسکویه صاحب کتاب ارزنده تجارب الامم را به عنوان ندیم، مشاور و صاحب اسرار خویش انتخاب کرده بود و او را به عنوان سفیر

۱. فرحة الغری، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۲. اعیان الشیعه، ۴۲۳/۸.

۳. فرحة الغری، همان‌جا.

۴. اعیان الشیعه، ۴۱۶/۸.

۵. فرج المهموم، ص ۱۴۴.

۶. تاریخ الاسلام، ص ۵۲۳، ۵۲۴.

۷. یتیمه الدهر، ۱۶/۲؛ الکامل ابن اثیر، ۱۹/۹-۲۰؛ اعیان الشیعه، ۴۱۶/۸.

۸. تاریخ ایران بعد از اسلام، زرین کوب، ص ۱۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۳۵۴/۱؛ اعیان الشیعه، ۴۲۲/۸.

۹. اعیان الشیعه، ۴۲۲/۸.

۱۰. تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۲۶۰/۱.

۱۱. وقیات الاعیان، ۴۷۵/۱-۴۷۶؛ معجم‌الادباء، ۹۹/۱۳-۱۰۰؛ ذیل شرح حال ابوالفرج اصفهانی.

و طول و عرض این قفسه‌ها و جنس و ماده قفسه‌ها و ایجاد کتابچه‌های فهرست کتب، توضیحات کافی و مفصلی داده است که بسیار قابل تأمل و دقت است و نشانگر عظمت و شکوه این کتابخانه و حکایت از علاقه شدید و دلبستگی عضدالدوله به گردآوری کتب و آثار و تألیفات دانشمندان عصر خود و پیش از آنان می‌نماید.^۱

مذهب و درگذشت عضدالدوله

در اینکه عضدالدوله از نظر اعتقادی پیرو مذهب تشیع بوده، شک و تردیدی وجود ندارد، زیرا براساس منابع، مآخذ، چنانکه گفته شد وی نسبت به عالمان شیعی دوازده امامی مانند شیخ مفید، علاقه و اطاعت کاملی داشت و او بود که به بازسازی و تعمیر مشاهد و عتبات عالیات همت گماشت؛ و هر ساله به زیارت این مشاهد می‌پرداخت و در مراسم عزاداری آنان شرکت می‌کرد و خود به اقامه عزا می‌پرداخت.^۲

اینکه برخی مانند سید بن طاووس او را منسوب به تشیع دانسته‌اند و نوشته‌اند که وی گویا مذهب زیدی داشته است، بسیار جای شگفتی دارد، زیرا هیچ‌کس چنین ادعایی نکرده و شگفت‌تر آنکه وی او را منسوب به شیعه دانسته است! در حالی که شیعه بودن و دوازده امامی بودن عضدالدوله و آل بویه، اظهر من الشمس است: اضافه بر این باید گفت: بازسازی مشاهد کاظمیین و عسکریین و احترام شگفت‌آور او به شیخ مفید و سید مرتضی و سایر عالمان شیعی، خود گواه روشنی بر این مطلب است.^۳

وی در دوشنبه هشتم شوال ۳۷۱، در حدود ۴۸ سالگی در بغداد دیده از جهان فروبست و ابتدا در همان بغداد به خاک سپرده شد و سپس جنازه وی به نجف اشرف حمل و در پایین پای امام علی (ع) به خاک سپرده شد.

ذهبی نوشته است وقتی وی چشم از جهان فروبست، مرگ وی را پنهان کردند، مبادا در بغداد فتنه و آشوب برپا شود، سپس فرزندش صمصام الدوله را به بغداد خواستند و آنگاه که وی بر اوضاع مسلط شد، مرگ عضدالدوله را اعلان کردند و در دوازده محرم الحرام ۳۷۳، به نجف اشرف برده شد و در آنجا دفن گردید و صمصام الدوله در مجلس عزای پدر نشست و الطائع لله خلیفه عباسی و سایر بزرگان به تعزیت وی آمدند و بازارهای بغداد و سایر بلاد چند روز تعطیل و به عزاداری پرداختند.^۴

بر لوح قبر وی این جمله نوشته شد: «هذا قبر عضدالدوله و تاج الملة ابي شجاع بن ركن الدولة. احب مجاورة هذا الامام المعصوم، لطمعه في الخلاص، يوم يأتي كل نفس تجادل عن نفعها و صلواته على محمد(ص) و عتره الطيبين (ع)». بر این قبر که در جهت غربی مشهد علوی بود، قبه‌ای بزرگ ساختند و این قبه باقی بود تا زمانی که سلطان

سلیمان عثمانی در سال ۹۴۰ قمری وارد عراق شد و دستور داد آن را خراب کنند و در جای آن تکیه‌ای برای فرقه بکتاشیه بسازند که تا امروز باقی است. برخی موثقین گفته‌اند که در حوالی ۱۳۱۵ یا ۱۳۱۶ قمری وقتی این قسمت را می‌کنند، قبر عضدالدوله نمودار شد و بر سنگی منقوش که نام عضدالدوله بر آن نوشته شده بود، این جمله را حک شده یافتند:

«و کَلْبُهُمْ بِأَيْطُ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ»^۵ و این همان سنگی بود که وصیت کرده بود بر مزار وی قرار دهند.^۶

۴۵. ابن ابی بعره محمد بن حسین^۷ (متوفی پیش از ۳۷۷ ق/م) عالم و ادیب.

تاریخ تولد، زادگاه و زندگانی وی دانسته نیست و از تاریخ درگذشت وی اطلاعی دقیق در دست نیست، اما مسلم است که معاصر ابن ندیم و دوست او بوده است.

ابن ندیم نوشته است که من بارها با وی ملاقات کردم و با او مأنوس بودم، ولی او از مردم دوری می‌کرد و با کس مراوده‌ای نداشت و نسبت به حفظ کتاب‌هایش و پنهان داشتن آنها از مردم سخت می‌کوشید و بسیار از بنو حمدان، دودمان شیعی که بیش از یک قرن از سال ۲۹۲ تا ۳۹۴ قمری بر بخش‌هایی از عراق حکومت می‌کردند، می‌ترسید. شاید علت وحشت او از آنان این بود که بنو حمدان نیز شدیداً به کتاب علاقه‌مند بودند، از این رو در صدد تهیه و گردآوری کتب و آثار شیعی بودند و ابن ابی بصره که خود شیعی مذهب بود، از این جهت از آنان می‌ترسید که مبادا کتاب‌هایش را مصادره کنند و گرنه بنو حمدان نمی‌توانستند به او آسیبی برسانند.

شیفتگی وی به کتاب

ابن ندیم گوید: روزی که به نزد وی رفته بودم، صندوقچه بزرگی را به من نشان داد که در آن مقدار ۳۰۰ رطل از پوست‌های مختلف که بر آنها نوشته‌های فراوانی بود و کاغذهای مصری و چینی و تهامی

۱. احسن التقاسیم، ص ۴۴۹؛ الکتاب المخطوط و علم المخطوطات، فواد امین سید، ۲۶۵/۱-۲۶۶.

۲. اعیان الشیعه، ۴۱۶/۸.

۳. نک: اعیان الشیعه، ۴۱۶/۸.

۴. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۴۷۴، ۴۷۵ و نگاه کنید به: المنتظم، ۱۱۳/۷؛ الکامل، ۱۸/۹.

۵. سوره کهف / ۱۸.

۶. اعیان الشیعه، ۴۲۶/۸.

۷. الفهرست ابن ندیم، ص ۴۶.

و برخی از عهدنامه‌ها و نامه‌های پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - به خطی غیر از خط علی - علیه السلام - و به خط کاتبان پیامبر - صلی الله علیه و آله - و خطوط عالمانی چون ابو عمرو بن علاء، ابو عمرو شیبانی، اصمعی، ابن اعرابی، سیبویه، فراء و کسای و خطوطی از اصحاب حدیث مانند: سفیان بن عیینه، سفیان ثوری، اوزاعی و دیگران وجود داشت.

در میان آن صندوق که آن دوستم به من نشان داد برگه‌هایی دیدم که دلالت داشت بر اینکه علم نحو را ابوالاسود دثلی به وجود آورده است و آن چهار برگ بود که گمان می‌کنم از کاغذ چینی تهیه شده بود و آن مطلب این بود که: «هذه فيها كلام في الفاعل والمفعول من ابي الاسود - رحمة الله عليه - و این نوشته‌ها به خط یحیی بن یعمر بود و زیر آن به خطی کهنه و قدیمی نوشته شده بود: «این خط علان نحوی است» و زیر آن نوشته شده بود: «این خط نصرین شمل است».

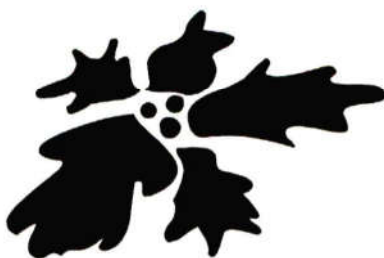
وقتی آن مرد، دیده از جهان فرو بست، آن صندوقچه‌ای را که به من نشان داد، ناپدید شد، و آنچه در میان آن بود نیز، از میان رفت و دیگر خبری از آن نشنیدم و من جز این مصحف چیز دیگری از آن همه آثار و نوشته‌ها، هرچه کوشیدم نیافتم.^۱

از شرح حال ابن ابی بصره، جز مطالبی که ابن ندیم نوشته، در هیچ منبع دیگری چیزی نیافتم و ابن ندیم نوشته است که من این مرد (ابن ابی بصره) را در «مدینة الحدیثه» که گویا در نزدیکی بغداد بوده است، دیدم و او «جماعة للكتب» و شیفته کتاب بود و کتابخانه‌ای داشت که از نظر کیفی هیچکس مانند آن ندیده بود و حاوی کتاب‌ها و آثار فراوانی از علوم مختلف نحو، لغت، ادب و سایر علوم و فنون و کتب قدیمی بود.^۲

و پوستهای کهنه و فرسوده و کاغذ خراسانی بود که روی آنها مطالب فراوانی از لغت عرب و اشعار و قصاید و ادبیات از نحو و صرف و حکایات، اخبار و اسامی و تراجم و انساب و علوم مختلف نوشته شده بود.

سپس می‌گویند که ابن ابی بصره برایم تعریف کرد که: مردی از اهل کوفه که نامش را فراموش کرده‌ام، خطوط و نوشته‌های قدیمی را طی سال‌ها گرد آورده بود و چون هنگام وفاتش فرارسید، به دلیل دوستی بین من و او، مرا از میان همه دوستانش برگزید و به نزد خود طلبید و مرا مورد احترام قرار داد و چون او نیز، چون من شیعه بود، آن خطوط و نوشته‌ها را که گرد آورده بود به من نشان داد و موجب شگفتی من شد، زیرا بسیاری آن خطوط و نوشته‌ها به دلیل مرور زمان فرسوده شده بودند. وقتی آنها را مورد بررسی و مطالعه قرار دادم، دیدم که بر هر یک از آن برگها، توقيع و امضایی و نوشته‌ای از علما وجود داشت که یکی پس از دیگری، بر آن اوراق و جزوه‌ها مطالبی نوشته و امضا کرده بودند و در آنها ذکر کرده بودند که این خط و نوشته از آن کیست و زیر آن توقيع، امضا و نوشته‌ای دیگر از عالمی دیگر بود که گاه تا پنج یا شش توقيع وجود داشت و هر یک از آنها خط قبلی را شهادت داده و امضا کرده بودند. یعنی بعضی از عالمان بعدی، خطوط بعضی دیگر از علمای پیشین را تأیید کرده بودند.

در میان آن اوراق، قرآنی (مصحفی) دیدم به خط خالد بن ابی الهیاج از اصحاب امام علی بن ابی طالب - علیه السلام - که پس از وی به ابو عبدالله بن حانی - رحمه الله - رسیده بود و در آن مصحف، خطوط ائمه، از امام حسن و امام حسین - علیه السلام - وجود داشت و همچنین در میان آن اوراق و جزوات، برخی از عهدنامه‌ها، نامه‌ها و امانات به خط امام علی - علیه السلام - بود.



۱. الفهرست، ۴۶.

۲. همان جا.